

چرا برخی از سوال ها را اندیشمندان دینی جواب نمیگویند؟

بحثی که در این بخش می آید، دین گریزی و دین ستیزی، قرار بود در بخش سوم دنبال شود؛ ولی چون بعضی اوقات برخی از کار ها مطابق به خواست انسان صورت نمی گیرد، در بخش قبلی در اثر یک تصادف نیک مجبور شدم بحث دین گریزی و دین ستیزی را به بخش چهارم موکول کنم و نکاتی را که تا حدی ضروری می نمودند پیرامون بحث بخش اول به رسم توضیح و پاسخ به یک پرسش بیان نمایم.

باید اعتراف کنم که در بخش سوم این سلسله همه توضیحات لازم عمداً داده نشده است؛ چون از قبل هدف این بود که به مسائلی مانند این که بدی در نزد خدا و در نزد انسان یکی است یا متفاوت، رابطه منطقی میان عنایت و دهش آن جهانی در برابر سلب خوشی های این جهانی انسان، مسئله شیطان، آزمودن انسان از جانب خدا در عین دانائی و ... در جریان نوشته ها تماس بگیرم.

بهر شکل ضمن اعتذار جستن از خلف عهد، اینک بر میگردم به موضوع دین گریزی و دین ستیزی:

گریز از دین که در برخی موارد ستیز با دین را به دنبال دارد، در نتیجه بازنگری به دین، که معلول علل مختلف است، صورت می پذیرد. این علل عبارت اند از:

- پیدایش و رشد عقل سلیم، عقل منتقد و عقل کمالجو.

- ناهمگرایی علم و دین.

- وجود تناقض و تضاد در متون دینی.

- فقدان دلایل اثباتی قابل رویت، ملموس و تجربی.

- اختفای الهی.

- وجود شر.

- عدم پابندی پیشوایان دین به دین.

اندیشه، موضوع اندیشه و شناخت هیچگاهی از هم جدا نیستند. شناخت اولیه از دین، در پروسه و در عملیه بازنگری منتقدانه به دین، به عنوان موضوع اندیشه، خواهی نخواهی به شناخت جدیدی از دین منتج می گردد.

هر ادعائی که نتواند قناعت اذهان پرسشگر و منتقد و حقیقت جو را فراهم کند، در آخرین برداشت، به مثابه حاصل عمل حواس، عقل، اندیشه و تجربه سبب از دست دادن باور به آن ادعا و در نتیجه سبب گریز انسان از آن میگردد.

تاریخ دین اسلام، از ابتدا و از آن زمانی که هنوز پیامبر اسلام حیات داشت، شاهد پشت کردن انسان ها به دین بوده است - در فرهنگ دینی به رو گشتاندن از دین "ردد" یا "ارتداد" گفته می شود، که با در نظر داشت انواع دین گریزی این دو کلمه چندان رسا نیستند. در بحث ارتداد این نارسائی توضیح می شود.

اولین کسی که در اسلام و در زمان حیات پیامبر از اسلام رو گشتاند عبدالله بن سعد ابن ابی سرح، کاتب وحی بود که بعضی از محققن در برخی منابع دینی در مورد وی می گویند:

" او اولین کاتب وحی در مکه بوده که بعد ها مرتد شد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح برخی از کلمات آیات قرآن را که پیامبر بیان می داشت، تغییر میداد و تحریف می کرد و بعد می رفت و عنوان می کرد که من در قرآن دست برده ام.

وقتی این موضوع به اطلاع پیامبر رسانیده شد، او گفت: "هو الواحد". عبدالله بعد از این متواری شده پیامبر و دین را هجو می کرد. پیامبر هم دستور داد: "هر که عبدالله را بیابد، اگر چه به پرده کعبه چنگ زده باشد، باید او را بکشد." آیه 93 سوره انعام در مذمت عبدالله نازل شد.

می گویند: منظور پیامبر از "هو الواحد" این بوده که عبدالله چه قرآن را تغییر بدهد یا ندهد؛ قرآن آنطوریکه من املأ می کنم، نوشته می شود و جبرئیل به اصلاح آن می پردازد."

گفته می شود که پیامبر بعد از فتح مکه عبدالله را به وساطت عثمان که برادر رضائی او بود، مورد عفو قرار میدهد. موضوع عفو عبدالله خود بحثی است که در جایش به بیان آن خواهم پرداخت.

علاوه بر عبدالله، کسانی دیگری هم بودند که در دوران حیات پیامبر نه تنها از دین رو برتافتند، مانند مسیلمه بن حبیب، مشهور به "مسیلمه کذاب" و سجاح دختر حارث بن سوید که بعداً با مسیلمه اتحادی را تشکیل دادند و علیه مسلمانان جنگیدند. و طلیحه و اسود، که حتی دعوای پیامبری هم کردند.

روبرتافتن این ها از دین، قرار اظهار خود شان، بیشتر به رفتار و گفتار ناپایدار ابلاغ کننده دین مربوط می شد. اما دلایل رقابت های قومی و جاه طلبی های شخصی را هم در مخالفت این ها علیه پیامبر و دین در وهله اول و علیه خلفا در مراحل بعدی نمی توان نادیده گرفت.

یادآوری این نکته ضروری است که خروج یا بازگشت این چهار نفر از دین در اوائل دوران ظهور اسلام موجب گردید که گروه های بزرگی از قبایل این ها هم با ایشان همراه شده از دین برگردند.

از بازگشت و اختلافات ناشی از حس جاه طلبی و تعصبات قومی که بگذریم، ذات دین گریزی در نتیجه رشد عقل پویا، اندیشه و تجربه نهفته است. این سه پدیده است که همواره سبب شناخت کاملتر از واقعیت ها شده است. دین، در کل، از این تعامل مستثنی نیست.

موضوع و محمول دین، آنگونه که لازم بود - به گونه ای که قناعت مردمان دانا و حکیم و فهیم را فراهم کند - نتوانست در اختیار مردم قرار گیرد. به همین دلیل است که تفکر عقلانی در باره دین آغاز می شود و بر موضوعاتی تمرکز می کند که با واقعیت های ملموس سازگار و بر بنیاد تجارت عملی قرار داشته باشند.

بر حسب باور های دینی خداوند بعد از بگو و نگوئی با شیطان به وی این اجازه را اعطأ کرد در نبرد با انسان و وسوسه و فریب وی از همه امکانات خویش می تواند استفاده

کند. چرا؟ چون خدا فکر می کرد که انسان زیر تأثیر وسوسه شیطان نمی رود. از جانبی خداوند می خواست از این راه انسان را بیازماید.

عقل به منزله نیروی دراکه انسان که قدرت فهم، درک، استنباط، استدلال، اثبات، تحلیل و نقد واقعیت ها و حقایق و قضایای عقلانی را دارد، در این خصوص پا پیش می گذارد و می پرسد که چرا خدائی که همه چیز را از قبل می داند، می داند که انسان نه تنها ضعیف است، که به حکم قرآن عجز هم می باشد - کسی که در انتخاب بدی ها بر نیکی ها شتابزده تر است - باید مورد آزمایش قرار بگیرد؟ آنها در برابر شیطانی که قصد همسری با خدا را دارد.

خردمندانه ترین، و جامع ترین سؤال ها را در این مورد ناصر خسرو مطرح می کند. و من، باوجود چنین سؤال های وزین و معقول، فکر نمی کنم لازم باشد که با ابراز دلایلی دیگر به اثبات بحث مورد نظر بکوشم.

به عرض حال ناصر خسرو گوش دهید:

خدایا عرض و طول عالمت را - توانی در دل موری کشیدن
نه وسعت در درون مور آری - نه از عالم سر مویی بریدن
عموم کوه بین شرق و مغرب - توانی در صدف جمع آوریدن
تو بتوانی که در یک طرفه العین - زمین و آسمانی آفریدن
تو دادی بر نخیلات و نباتات - به حکمت باد را حکم ورزیدن
بناها در ازل محکم تو کردی - عقوبت در رهت باید کشیدن
تفاوت در بنی انس و بنی جان - معین گشت در دیدن ندیدن
نهال فتنه در دلها تو کشتی - در آغاز خلائق آفریدن
هر آن تخمی که دهقانی بکارد - زمین و آسمان آرد شکنیدن
کسی گر تخم جو در کار دارد - ز جو گندم نیابد بدرویدن
تو در روز ازل آغاز کردی - عقوبت در ابد بایست دیدن
تو گر خلقت نمودی بهر طاعت - چرا بایست شیطان آفریدن؟
سخن بسیار باشد جرأت نیست - نفس از ترس نتوانم کشیدن
ندارم اعتقادی یکسر موی - کلام زاهد نادان شنیدن
کلام عارف دانا قبولست - که گوهر از صدف باید خریدن
اگر اصرار آرم ترسم از آن - که غیظ آری و نتوانم جهیدن
کنی در کارها گر سختگیری - کمان سخت را نتوان کشیدن
ندانم در قیامت کار چونست - چو در پای حساب خود رسیدن
اگر می خواستی کین ها نپرسم - مرا بایست حیوان آفریدن
اگر در حشر سازم با تو دعوی - زبان را باید از کامم کشیدن؟
اگر آن دم زبان از من نگیری - نیم عاجز من از گفت و شنیدن
و گر گیری زبانتون عدلست - چرا بایست عدلی آفریدن؟
اگر آن دم خودت باشی محالست - خیالی را ز من باید شنیدن
اگر با غیر خود وا می گذاری - چرا بیهوده ام باید دویدن؟
بفرما تا سوی دوزخ برآدم - چه مصرف دارد این گفت و شنیدن؟
ولی بر عدل و بر احسان نزیبید - به جای خویش گیری را گزیدن؟

نباشد کار عقبی همچو دنیا - به زور و رشوه نتوان کار دیدن
فریق کارها در گردن توست - به غیر از ما تو خود خواهی رسیدن
ولی بر بنده جرمی نیست لازم - تو خود می خواستی اسباب چیدن
تو دادی رخنه در قلب بشرها - فن ابلیس را بهر تنیدن
هوی را با هوس اُلقت تو دادی - برای لذت شهوت چشیدن
نمودی تار رگها پر ز شهوت - برای رغبت بیرون کشیدن
شکمها را حریص طعمه کردی - شب و روز از پی نعمت دویدن (یا چریدن)
نمیداند حلالی یا حرامی - همی خواهد به جوف خود کشیدن
تقاضا می کند دایم سگِ نفس - درونم را ز هم خواه دریدن
به گوشم قوت مسموع و سامع - بسازد نغمه ی بربط شنیدن
به جانم رشته ی لهُو لعب را - توام دادی از لذت شنیدن
همه جور من از بلغاریانست - کز آن آهم همی باید کشیدن
گنه بلغاریان را نیز هم هست - بگویم گر تو بتوانی چشیدن
خدایا! راست گویم فتنه از توست - ولی از ترس نتوانم جعیدن (یا گفتن)
لب و دندان ترکان ختا را - نبایستی چنین خوب آفریدن
که از دست و لب و دندان ایشان - به دندان دست و لب باید گزیدن
برون آری ز پرده گل رخان را - برای پرده ی مردم دریدن
به ما تو قوت رفتار دادی - ز دنبال نکو رویان دویدن
تمام عضو با من در تلاشند - ز دام هیچیک نتوان رهیدن
نبودی کاش در نعمات لذت - چو خر بایست در صحرا چریدن
چرا بایست از هول قیامت - چنین تشویشها بر دل کشیدن؟
لب نیرنگ را در جام ابلیس - کند ابلیس تکلیف چشیدن
اگر ریگی به کفش خود نداری - چرا بایست شیطان آفریدن؟
اگر مرغوله را مطلب نباشد - چرا این فتنه ها بایست دیدن؟
اگر مطلب به دوزخ بردن ماست - تعدر چند باید آوریدن؟
بفرما بی تعدر تا برندم - چرا باید به چشم عمرو دیدن؟
تو فرمایی که شیطان را نباید - کلام پرفسادش را شنیدن
تو در جلد و رگم مأواش دادی - زند چشمک به فعل بد دویدن
اگر خود داده ای در ملک جاتم - نباید بر من آزارت رسیدن
مر او را خود ز حبس خود رهایی - که شد طرّار در ایمان طریدن
ز ما حجّ و نماز و روزه خواهی - تجاوز نیست در فرمان شنیدن
بلاشبّه چو صیّاد غزالان - درین هنگام نخجیر افکنیدن
به آهو می کنی غغا که بگریز - به تازی هی زنی اندر دویدن
به ما فرمان دهی اندر عبادت - به شیطان در رگ و جانها دویدن
به ما اصرار داری در ره راست - به او در پیچ و تاب ره بریدن
به ذات بی زوالت دون عدلست - به روی دوست دشمن را کشیدن
تو کز درگاه خویش باز راندی - چرا بایست بر ما ره بریدن؟
سخن کوتاه، ازین مطلب گذشتم - سر این رشته را باید بریدن

کنون در ورطه ی خوف و رجایم - ندارد دل زمانی آرمیدن
برای بیم و امیدم تهی نیست - دل از آن هر دو دایم در طپیدن
تو در اجرای طاعت وعده دادی - بهشت از مزد طاعت آفریدن
ولی آن مزد طاعت با شفاعت - چه منت باید از تو می باید کشیدن؟
و گرنه مزد طاعت نیست منت - به مزدش هر کسی باید رسیدن
کسی کو بایدی یابد مکافات - نیابد فرق بر ما و تو دیدن
اگر نیکم و گر بد خلقت از تست - خلیقی خوب بایست آفریدن
به ما تقصیر خدمت نیست لازم - بدیم و بد نبایست آفریدن
اگر بر نیک و بد قدرت بدادی - چرا بر نیک و بد باید رسیدن؟
سرشتم ز آهن و جوهر ندارم - ندانم خویش جوهر آفریدن
اگر صد بار در کوره گدازی - همانم باز وقت باز دیدن
به کس چیزی که نسپردی چه خواهی؟ - حساب اندر طلب باید کشیدن
گرم بخشی گرم تو دانی - نیارم پیش کس گردن کشیدن
همین دستی به دامن تو دارم - مروّت نیست دامن پس کشیدن
زمانی نیز از من مستمع شو - ز نقل دیگرم باید چشیدن
شبی در فکر خاطر خفته بودم - طلوع صبح صادق در دمیدن
صدایی آمد از بالا به گوشم - نهادم گوش در راه شنیدن
رسید از عالم غیبم سروشی - که فارغ باش از گفت و شنیدن
به غفاریم چون اقرار کردی - مترس از ساغر پیشین کشیدن
ازین گفتار بخشیدم گناهت - چه حاجت از بد و نیکت شنیدن
به هر نوع که کس ما را شناسد - بود مستوجب انعام دیدن
ندارد کس ازین در ناامیدی - به امید خودش باید رسیدن
تفکر ناصر از اندیشه دور است - پی این رشته را باید بریدن
و آنجا که راسل می گوید:

- "باید از خدا پرسید چرا دلایل وجودش را اینقدر ضعیف آفریده است؟"
یا:

- "قدرت مطلقه ای که برای ابد حاکم بر اراده جهان است، قطعاً میتواند استه است چیز
بهتری خلق کند."

ناهمگرایی عقل و دین که از سده های دراز وجود داشته یکی از دلایل دین گریزی می
باشد. در بخش های دیگر این سلسله دلایل دیگری ارائه خواهد شد.
ادامه دارد